

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

و آن هم به اصطلاح به عنوان وظیفه عبد که در مقابل مولا وظیفه‌ای دارد که بررسی بکند مراد مولا چیست، به مراد مولا برسد، از این جهت به اصطلاح آن فحص واجب است، برای رسیدن به مراد مولا. عرض کنم که این تنظیری که ایشان فرمودند خیلی روشن نیست.

اولاً مسئله وظیفه‌ی عبد و مولا و اینها جزو مستقلات عقلیه نیستند که ایشان آوردند در اینجا و ثانیاً آن مسئله‌ی وظیفه عبد برای مولا این مقدار به نفسه کافی نیست. چرا؟ چون معلوم نیست که مراد ایشان از وظیفه‌ی عبد نسبت به مولا تا چه حدی از وظیفه است. یعنی عمده‌ی اساسی کار این است که تا چه مقدار فحص بکند. آیا فحص بکند تا مثلاً مقداری که خسته بشود به اصطلاح یا فحص بکند به مقداری که یقین یا اطمینان پیدا بکند که مراد مولا رسیده به آن. به این مقدار فحص بکند. اگر این مقدار فحص لازم باشد، این وجوب احتیاط در می‌آید. همین حق الطاعه که الان هست. این باید همینطور فحص بکند تا یقین بکند که مولا مرادش روشن نیست تا بتواند اصول عملیه جاری کند. مراد مولا نرسیده

و در بحث تعلم اصلاً بحث وظیفه عبد و اینها کلاً مطرح نیست در باب تعلم. این مطلبی که ایشان فرمودند قابل توجه نیست، مضافاً اگر این نکته نکته وظیفه عبد باشد، خب در شبهات موضوعی هم همین شبهه هست دیگر، فرقی نمی‌کند. وقتی شبهه دارد که این مایع خمر است یا آب است، وظیفه‌ی عبد اقتضا می‌کند اجتناب پیدا بکند تا معلوم بشود که این آب است. چرا؟ چون این ایشان وظیفه عبد را در مقابل مولا حساب کردند. پس باید در شبهات موضوعی هم ایشان برائت قائل بشوند.

و ما عرض کردیم نکته اساسی این است که در باب فحص در شبهات حکمیه و عدم فحص در شبهات موضوعی یک سیره‌ی عقلانی است، نه از مستقلات عقلیه، جزو مستقلات عقلیه نیست. یک سیره‌ی عقلانی است در این جهت. و آن جهتش هم عرض کردیم این است که حالا ایشان تعبیر به مولا کردند، ما مسئله‌ی مولا و عبد را اصولاً برداشتیم. گفتیم در اصول اینقدر بحث مولا و عبد نکنیم. مسئله‌ی مولا و عبد مطرح نیست. من در بحث اصول برای این نکته را عرض کردم، اصولاً آن فضاهایی که الان کل اصولین اسلامی از اول تا الان زمان ما، حالا شیعه باشد، زیدی باشد، امامی باشد، اینها چون اصول دارند، اسماعیلیه اصول ندارند. اینها باشند، مذهبیه که هستند، اباضیه یک مقداری دارند، کل این مذهبیه که هست، اصولشان در حقیقت در هشت فضا ما این را تصفیه کردیم.

یک فضا فضای عبد و مولا است که هنوز هم هست در کلمات همین الان زبان ما جاری می شود. حالا غیر از نائینی که حالا مثلاً حدود صد سال قبل وفات ایشان است، نود سال، اما در کلمات متأخرین هم هست و یک فضا فضای قانونی است. هشت تا فضا بود دیگر، حالا تکرارش نمی کنیم. در فضای قانونی دیگر بحث عبد و مولا نیست، بحث مکلف و بحث قانون و بحث شهروند و بحث این مطرح می شود. عرض کردیم در فضای قانونی، البته در فضای عبد و مولا هم هست. در فضای عبد و مولا چون موالی یک حالات واحدی ندارند، خیلی هایشان خیلی ظالم بودند، حساب خاصی ندارد. نمی شود برایشان حساب خاصی باز کرد. اصولاً چیزی نیست که بخواهیم آن را زیربنای اصول قرار بدهیم، روابط مولا و عبد را. بعد اصول را هم زیربنای فقه قرار بدهیم. این مطلب، مطلب صحیحی نیست اصولاً. عرض شد به اینکه آنی که ما داریم این است که قانونگذار باید قانون را اضافی بر جعل قانون، آن را رسانه ای بکند در حدی که در معرضیت باشد. یعنی به طور متعارف انسان به آن برسد. رسانه ای به آن یا تلویزیون هست یا روزنامه ای مجلس هست یا رادیو هست، وسائل مختلف، انواع مختلف. آن را رسانه ای بکند تا حد معرضیت.

لذا ایشان حد هم معین نکردند، ما حد را هم معین کردیم. حدش معرضیت است. عبد هم، مکلف هم، شهروند هم وظیفه دارد بررسی بکند تا حد معرضیت. حالا بلند شود برود تا مجلس و از رئیس مجلس پرسد، از شورای رئیس سؤال بکند و خصوصیات قانون، نه، این دیگر ازش لازم نیست، تا حد معرضیت. آن وسائلی که به عنوان رسانه ای جمعی هست برای اعلام قانون، آنها را ببیند. اگر در آن وسائل بود می فهمد که این حکم نیست. همان به رسائلی که برای رسانه ای به اصطلاح قانونی مطرح می شود. هر وسیله ای که مطرح می شود.

پس بنابراین آن چیزی که ما داریم عبارت از این نکته ی عقلانی است و این ربطی به مسئله تعلم ندارد، تعلم که. و اگر مرحوم نائینی، بعد عرض کردیم در شبهات موضوعیه چون مولا این چنین وظیفه ای ندارد، مولا اصلاً وظیفه ندارد که بیاید در معرضیت، بیاید در معرض این قرار بگیرد، رسانه ای داشته باشد که بگوید این مایع آب است یا مثلاً خمر است. این چنین چیزی نیست. عبد هم یا مکلف هم در نمی خواهد خودش را به معرضیت برساند. پس آن چیزی که در شبهات حکمیه هست، رساندن کل واحدین به معرضیت است. یعنی آن چیزی که متعارف است، رسانه ای که متعارف است، آن رسانه متعارف خودش را برساند. چه در باب شبهه به اصطلاح به لحاظ قانونی و چه به لحاظ شخص شهروند. آن هم خودش را به حد معرضیت برساند. وسائل متعارفی که هست برای ابراز قانون، آن وسائل را نگاه بکند.

و لذا حق در مقام و اگر ایشان این مطلب را می فرمودند و فرق با شبهات موضوعی را هم می گفتند دیگر این شبهه پیش نمی آمد که وجوب تعلم از مستقلات عقلیه باشد. این جزو سیر عقلانی است.

و عرض کردیم سیر عقلائیه یکی از امتیازات اساسی اش این است که بر حسب زمان ممکن است تغییر بکند. مثلاً متعارفی که تا حالا بوده این بوده، حالا ممکن است از بعد از این چون پیشرفت های علمی حاصل شده، به افراد بگویند اضافهی بر رسانه ملی مثلاً شما باید به فرض کنید سایت مثلاً مجلس هم مراجعه کنید. بعد هم به سایت وزارت کشور، بعد هم به سایت استانداری. مشکل ندارد مراجعه کردن به این سایت ها الان مشکل ندارد. این سیر عقلائی اینطوری است. ریشه های سیر عقلائیه احکام عقل است، اما در سیر عقلائیه بعضی تسامحات دیده می شود که در احکام عقلی نیست. فرقی این است. آن مطلبی که مرحوم شیخ در باب استصحاب در احکام عقلیه می گوید درست است. در احکام عقلیه استصحاب در خود حکم عقلی، اما در سیر عقلائیه مشکل ندارد. سیر عقلائیه زیربنای عقلی دارند، اما دقیقاً مثل، چون در احکام عقلیه یکی از خصائصشان این است تا احراز موضوع کامل نشود به جمیع قیود و شرایط حکم نمی کند. تا احراز نشود که زدن این بچه تربیت بچه است، به ادب بچه است، به نفع بچه است، عقل حکم نمی کند که این حسن است. حسنش متوقف بر این است، احراز بکند تمام جهات و حسن در او موجود است، آن وقت حکم می کند، والا حکم نمی کند.

اما در سیر عقلائیه نه، فرض کنید مدرسه باز می کنند، کاری که به نحو عموم مردم ازش استفاده می کنند انجام می دهند. خب طبیعتاً تساهلاتی، کم و زیادی انجام می گیرد. این را به خاطر اینکه سیر عقلائیه برای تمشیهی قانون در جامعه است، برای این نمی آیند آن دقت هایی را که در خود احکام عقلیه بود، آن دقت ها را انجام بدهند.

یکی از حضار: اگر قانونگذار حکم می کند جهل به قانون مسموع نیست، این هم سیر عقلائیه است یا یک تبعیدی دارد؟

آیت الله مددی: این برائت یعنی مراد شما؟

یکی از حضار: بله، می گوید که...

آیت الله مددی: عرض کردم من، توضیح دادم شما که ظاهراً مدت ها است تشریف می آورید. برائت در کلمات ما و کلمات عامه معانی متعدد دارد. هفت هشت تا معنا ما برای برائت مطرح کردیم.

یکی از حضار: نه برائت. حکم می کند جهل به قانون مسموع نیست. کسی نمی تواند بگوید من از قانون خبر نداشتم.

آیت الله مددی: اگر مراجعه کرد به معرضیت دیگر می گوید نیست دیگر.

و لذا خود مثلاً ابن حزم می گوید این مطلب در قرآن نیست، در احادیث صحیح هم نیست، پس نیست. دقت می کنید؟ و ابن حزم از کسانی است که البته مرحوم آقای خوئی نوشتند کسی نداریم که قائل باشد که آیات، خبر واحد حکم به اصطلاح چیز دارد، حکم واقعی دارد.

عرض کردیم ما ابن حزم از این بالاتر رفته، می گوید اصلاً خبر صحیح حکم قرآن دارد، حکم آیهی قرآن دارد. از این هم بالاتر رفته. می گوید خبر واحد صحیح مشمول آیهی مبارکه "انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون". خبر واقعاً هم حرف عجیبی است، نمی شود قابل تصدیق نیست. اما هستند. ایشان کناراً می گوید، می گوید در روایات صحیحیه وارد نشده، در قرآن هم نیست. اصلاً از اول هم که صحابه مشکل قیاس را پیش کشیدند این بود، یک مطلبی که پیش می آمد سؤال می کرد مثلاً فرض کنید عمر، کسی از شما از رسول الله چیزی شنیده؟ می گفتند نه. قرآن هم که آیه ندارد پس نیست. خیلی راحت می گفتند نیست.

و لذا برائت در پیش آنها اساساً به این معنا بود. دقت کردید؟ این است که مرحوم اخباری ها، ملا محمد امین اشکال می کنند، می گویند این طبق مذهب شیعه که احکام واقعی پیش بقیه الله است جور در نمی آید. این با سنی ها جور در می آید. روشن شد؟ این نحوه تفکر با شیعه نمی سازد. روشن شد؟ اینکه اگر نیست، عرض کردیم

و لذا ما خلاصه بحثی را که در باب برائت کردیم که مرحوم نائینی و دیگران رفتند رفع حکم ظاهراً، عرض کردیم رفع حکم ظاهراً ثابت نیست، با این روایتی که، ادله ای که ذکر کردند رفع حکم ظاهراً ثابت نیست. آن چیزی که ما داریم این است، اگر حکم به مرحله ی تنجز نرسد عقاب و ثواب ندارد. مرحله ی تنجز وصول به مکلف است، به شهروند است. آن برائت پیش ما این شد. باید حکم به مرحله، این هم سیر عقلانی است اصلاً، احتیاج به حدیث ندارد. این جزو سیر عقلانی است که اگر حکم به مرحله تنجز نرسید، ما شش هفت مرحله که دیروز عرض کردیم، مرحله ی ششم مرحله تنجز بود، وصول به مکلف. اگر حکم به مرحله تنجز نرسد موضوع خطاب، موضوع حساب، عقاب، ثواب نیست.

و عرض کردیم حقیقت حکم این است که اصلاً بعضی ها حکم مولوی را اینجور معنا کردند، هر حکمی، هر اعتبار قانونی که مشتمل، موضوع بر یکی از احکام جزایی باشد. یعنی اگر موضوع یکی از احکام جزایی نباشد اصلاً حکم نیست. اصلاً انشاء نیست. پدر به پسر بگوید برو نان بخر، اما کاری اش ندارد. این انشاء نیست اصلاً، لقلقه ی لسان است. این باید یک جزایی در پی اش باشد. بحث سر این است که این جزا و یا ثواب، کیفر، هر چی که هست، این مترتب می شود بر مرحله تنجز. مترتب نمی شود بر مرحله انزال رسل.

می‌گوییم خداوند می‌گوید ما پیغمبر را فرستادم این احکام را بیان کردم. می‌گوییم آقا ما بحث کردیم در مظان وجودش پیدا نکردیم. دقت می‌کنید؟ ما بحث کردیم چنین چیزی را پیدا نکردیم. راست است، بحث کردیم پیدا نکردیم. اما این پیدا نکردن معنایش این است که تنجز پیدا نکرد. اگر تنجز پیدا نکرد موضوع عقاب، اصلاً حدیث رفع را هم ما به این معنا گرفتیم. "رفع عن امتی."

یکی از حضار: رفع حکم ظاهراً برای چه نیاز بهش داریم که از این عدم وجود ثواب و عقاب...

آیت الله مددی: خوب باید اثبات بشود که رفع حکم، شارع رفع حکم ظاهراً کرده. خود مرحوم نائینی مثلاً می‌گوید این رفع یعنی رفع حکم. لکن در شش تا، در این شش تا که آمده پنج تاش رفع واقعی ست. "ما استکرها علیہ"، "ما اضطروا علیہ". یکی اش ظاهری است، آن هم علم، آن هم علم و جهل، "ما لا یعلمون". این رفع ظاهری است، اینها تصویب لازم است. اینها اشکالات معروف. عده‌ای هم گفتند نه، اشکال ندارد، الی آخر بحث‌های عجیب و غریبی که کردند که "لا ترجع الی محصل". اینها هم که چاپ کردند غیر از تضييع کتاب فایده‌ای نداشته.

یکی از حضار: قانونگذار یک شرع خاص نمی‌شود مثلاً احتیاط مثلاً بگوید عقل می‌گوید تنجز نیست ولی من دستور به احتیاط می‌دهم.

اینا

آیت الله مددی: چرا، اشکال ندارد.

یکی از حضار: خوب اسلام این کار را نکرده مثلاً؟

آیت الله مدیدی: نه، همین بحث سر همین است، همین کار را نکرده.

یکی از حضار: خوب اخباری‌ها پس چه می‌گویند؟

آیت الله مددی: اخباری‌ها همین روایات و ادله را می‌آورند برای اینکه شارع گفته احتیاط بکنید. "اخوک دینک فاحتط لدینک".

عرض کردیم ما این را مفصل توضیح دادیم چون آقایان توضیح ندادند. ما احتیاط را در سه محور بررسی کردیم که متأسفانه آقایان

بررسی نکردند. یکی احتیاط در محور حکم عقل عملی. این احتیاط در حکم عقل عملی به معنای این نیست که شما جمیع احتمالات را

انجام بدهید. مثلاً این دکتر یک چیزی گفته، آن دکتر یک چیزی گفته، سومین چیزی گفته. شما باید هر سه را انجام بدهید؟ این عقل عملی

نیست. عقل عملی در مراتب استکمال انسان است، این کمال. عقل عملی می‌گوید علمت را ببر بالا. می‌گوید شورای پزشکی تشکیل بده. افراد مختلف را تشکیل بده، خودشان صاحب نظرها بنشینند با هم، دقت می‌کنید؟

لذا عقل عملی، احتیاط در مستوای این "اخوک دینک فاحتط لدینک" که اشاره به این مقام است، مضافاً که حالا روایات سند آن روشن نیست، سند آن روشن هم نیست. به هر حال این مطلب که ما بیاییم بگوییم این احتیاط به معنای و اما یک احتیاط به معنای اصل عملی داریم. این احتیاط به معنای اصل عملی همین مطلبی است که شما هر چی را احتمال می‌دهید انجام بدهید. این احتیاط به نحو اصل عملی است. یک احتیاط سوم این بود که حالا یادم رفته، اصطلاح خودمان یادم رفته.

غرض به اینکه ما اقسام احتیاط داریم و در روایات، از روایات اینها در نمی‌آوریم که در جایی که شما جهل دارید خود جهل شما این مثل حق الطاعه، عرض کردم مشکل حق الطاعه این است. ایشان می‌گویند چون شما جهل دارید حق الطاعه اقتضا می‌کند که آن را انجام بدهید. حق الطاعه خوب دقت کنید جعل نمی‌کند، تشریع نمی‌کند. چیزی را که نمی‌دانی نمی‌گویند هست. حق الطاعه می‌گوید آن چیزی را که مولا گفته دقیقاً انجام بده. حق الطاعه معنایش این است. آن چیزی را که مولا گفته دقیقاً انجام بده. این دقت در انجام دادن یک مطلب است و این مسئله‌ای که ما خیال بکنیم بگوییم که حق الطاعه اقتضا می‌کند چیزی را که نمی‌دانیم، مثلاً حرمت سیگار را نمی‌دانیم. حق الطاعه اقتضا می‌کند بگوییم حرام است؟ این چه جور حق الطاعه‌ای است؟ همچنین حق الطاعه‌ای ما نداریم. دقت کردید؟

لذا مفصل بحث کردیم. برائت به نظر ما حتی حدیث رفع که اهم آنهاست، ما برائتی را که اهل سنت، اشکالی که اخباری‌ها کردند وارد است، راست است. برائت را به این معنا که اخباری‌ها گرفتند قبول نکردیم. یعنی برائت را به این معنا که اصولی اهل سنت گرفتند. آن برائتی هم که مرحوم نائینی دارد که عبارت از رفع حکم ظاهراً باشد و این را هم قبول نکردیم.

البته قبح عقاب بلا بیان را هم قبول کردیم اما این ربطی به برائت ندارد. این قبح عقاب بلا بیان همین است، یعنی عقاب بدون منجز. اگر منجز نبود عقاب نمی‌آید. و این اشکال ندارد. مرحوم نائینی عرض کردم یک کلامی دارد. بعضی مباحثی را که من عرض می‌کنم اینها را جزو بحث ما نیست اما نکته‌های فنی است که لطیف است.

مرحوم نائینی می‌فرمایند قاعده‌ی برائت عقلی مفادش قبح عقاب بلا بیان است، لازمه‌اش رفع حکم ظاهراً است. برائت شرعی مفادش رفع حکم ظاهراً است، لازمه‌اش قبح عقاب، عقاب نیست، رفع عقاب است، لازمه‌اش. دقت کردید؟ ایشان این دو تا را با همدیگر، یکی‌اش برائت شرعی را با عقلی اینجوری فرق گذاشتند.

در برائت عقلی مفادش قبح عقاب بلا بیان است لکن لازمه‌اش این است که رفع حکم ظاهراً باشد. وقتی عقاب نیست، حکم نیست. اما در برائت شرعی اصل خودش مفادش عبارت از رفع حکم ظاهراً است، لازمه‌اش این است که عقاب نیست. و ما عرض کردیم مطلبی که ایشان فرمودند در برائت شرعی که لازمه‌اش این است که عقاب نیست این درست است، قابل قبول است. اما برائت شرعی به این معنا که ایشان گفتند ثابت نشد.

اما در برائت عقلی لازمه‌اش این است که رفع حکم ظاهراً نه، اینها اصولاً چیزی نیست که لوازمش ثابت بشود. قبح عقاب بلا بیان نمی‌گوید که شما مسئله‌ی اینکه بیان حکم ظاهراً برداشته شده. اصلاً متعرض به این جهت نیست. و لذا حدیث رفع را هم عرض کردیم، اگر دقت بکنید این شش مورد که هست به خاطر جهات خاصی که هست عقاب نمی‌شود، عقاب برداشته می‌شود. یا به خاطر ضعف اراده مثل "ما لا یطیقون" و "ما استکرها علیه"، یا به لحاظ ضعف ادراکی مثل جهل، "ما لا یعلمون"، در این شش مورد عقاب برداشته نمی‌شود، برداشته می‌شود. یعنی در این شش مورد تکلیف، اما اینکه بگوییم تکلیف نیست این را نمی‌توانیم اثبات بکنیم. در این شش مورد موضوع احکام جزایی محقق نمی‌شود. این خلاصه برائت به نظر ما. علی ای حال این...

یکی از حضار: یعنی رفع مؤاخذه می‌شود؟

آیت الله مددی: نفی مؤاخذه عرض کردم این مرحوم شیخ نمی‌گوید، قبل از شیخ هم زیاد گفتند. نفی مؤاخذه را گفتند در اصطلاح و لکن عرض کردیم مراد اگر از مؤاخذه احکام جزایی باشد حرف خوبی است. یعنی احکام جزایی کلاً بار نمی‌شود. در حالت جهل احکام جزایی، اما شارع بیاید بگوید احتیاط بکن، ممکن است. مقنن بیاید بگوید احتیاط بکن. مقنن بیاید بگوید این راه را انتخاب بکن. اینها امکان دارد، همه‌اش امکان دارد. اما مفروض کلام ما این است که شارع نگفته. اگر نگفته برائت، برائت به این معنا مشکل ندارد. این با مفاد قبح عقاب بلا بیان یکی است.

لکن عرض کردیم ما قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان را مطرح نمی‌کنیم. یک نکته‌ی فنی عرض کردیم. قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان و قاعده‌ی دفع ضرر محتمل که در باب احتیاط آمده، این دو تا قاعده، قاعده‌ی کلامی اند اصولاً. ما عرض کردیم کراراً همچنان که در ابیاحات اصول نباید ابیاحات علم دیگر داخل بشود، اصطلاحات علم دیگر هم نباید داخل بشود.

ما در اصول از عقاب و جزا و نمی‌دانم ضرر محتمل، اصلاً در اصول بحث از اینها نمی‌کنیم. بحث ما در اصول روی تنجز است. نه روی مسئله‌ی کیفر و جزاست. بحث ما در اصول روی حکم است. لذا مسئله‌ی قبح عقاب بلا بیان درست است اما اصطلاح کلامی است. این

.....
را تو اصول نیاوریم. هر علمی اصطلاحات خودش را به کاربرد تا ذهن مشوه نشود. حالت تشویه ذهنی پیدا نشود. نه اینکه آن باطل است. دفع ضرر محتمل نه اینکه باطل است، درست است اما ربطی به، حالا بر فرض هم بگوییم از آن وجوب احتیاط در می آید. در اصول نیاوریم. هر چیزی را جای خودش بگذاریم. در اصول نه اباحت کلامی را بیاوریم یا فلسفی و نه اصطلاحات آنها را بیاوریم. اصطلاحات کلامی را در اصول مناسب نیست. یک چیزی را بیاوریم که مناسب با خود همین به اصطلاح قاعده‌ی اصولی و اباحت اصولی و طبیعت اباحت اصولی است. با آن باید بیاوریم.

یکی از حضار: چون موضوع شناسی در تعریف موضوع اصول آوردند هر چیزی که، لذا می توانند از این الفاظ استفاده کنند. اما شما که اصولی دارید به گونه‌ای دیگر تعریف می کنید طبیعتاً نباید الفاظ غیر اصولی هم بیارید.

آیت الله مددی: بله خب طبیعت... نه آنها هم حتی به تعریفی که آنها گفتند. "العلم بالقواعد الممهده لاستنباط الحكم الشرعی".

یکی از حضار: می گوید هر چیزی که ما رو در این راستا کمک کند، یاری کند.

آیت الله مددی: کمک کند اما کمک کند روی فضای خاصی دارد. فضایش فضای تنجز است. حکم است و تنجز. کاری به عقاب ندارد. بله این لوازمش هست اما کاری به او ندارد، به آن بحث تنجز است.

لذا وقتی بحث درست مطرح شد، درست هم نتیجه گیری می شود. بحثی که درست مطرح می شود این است. صورتی که شما یقین دارید، جهل دارید به واقع، واقع برایتان مکشوف نیست، اینجا چکار می کنید؟ می گوئیم آقا احکام منجز نیست. حکم منجز نشد، مقام امتثال جزا و عقاب ندارد، ثواب و عقاب ندارد. مقام امتثال بار نمی شود. بحث سر این است. بحث این بحث بحث اصولی ست. این هم شما می توانید تصمیم بگیرید، راحت تصمیم بگیرید.

یعنی به عبارة اخرى آیا به مجرد اینکه شارع بیان کرد ولو به ما نرسید این تنجز پیدا می کند یا تنجز بعد از رسیدن به ماست؟ اگر شما بگویید احتیاط بکن، این معنایش این است که می گوئید احتمالاً "مما انزل الله" لکن به ما نرسیده. پس ما احتیاط می کنیم. یعنی چه؟ یعنی به این عنوان که شما حتی همین که محتمل است این را انجام می دهید به خاطر اینکه به اصطلاح شارع، خب بله شارع احتمالاً گفته اما این ارزش علمی پیدا نمی کند. دقت می کنید؟ این خلاصه‌ی بحث.

یکی از حضار: اینکه احکام بین عالم و جاهل مشترکند مال کدام مرحله حکم است؟ یعنی مال قبل از معرضیت است؟

آیت الله مددی: نه مال مرحله‌ی جعل است. یا مرحله‌ی به اصطلاح تنجز است.

عرض کردم، یک مقدار در مباحث خلط هست. یعنی یک مقدار در مباحث اگر شما ببینید، ما این را جدا کردیم که مشخص بشود کدام مراحل از هم، یک مقداری در مباحث چیز هست. بعضی‌ها می‌گویند ممکن است در مقام تشریع جهل را موضوع قرار بدهد. آن وقت در مقام تشریع می‌خورد. یک راه‌هایی رفتند که علم به حکم، علم به جعل موضوع باشد برای مجعول. یک چیزهایی گفتند آقایان و باز هم بحث کردند که آیا این درست است؟ خب آن بحث بی‌اساس، یعنی بحث بی‌اساس است یعنی حالا ان شاء الله فرصت‌های پیش بیاید آنها را توضیحات کافی عرض می‌کنیم. خلاصه بحث راجع به این این بود. این مطلبی که مرحوم نائینی اول فرمودند...

یکی از حضار: استاد پیشنهاد حضرتعالی در جایگزینی مثلاً قبح عقاب بلا بیان چیه؟ یعنی الان چی ما باید بگوییم در این زمینه؟ مثلاً جایگزینش...

آیت الله مددی: ما می‌گوییم حکمی که منجز نشد عقاب و ثواب ندارد.

یکی از حضار: خب عقاب هم خودش پس مربوط به اصول نیست. مثلاً بگوییم...

آیت الله مددی: یعنی کیفر ندارد. نه کیفر ندارد. نه عقاب. یعنی کیفر ندارد. یعنی موضوع احکام جزایی نمی‌شود. بله، بعضی از احکام تابع علم و اینها نیستند، تابع واقعند. بله آن جای خودش محفوظ است. شما زدی شیشه کسی را شکستید خبر نداشتید، ضامنید؟ ضامنید. یکی از حضار: این بحث فرض این است که ما فضای اصولی را عبد و مولا ندونیم. ولی اون که رائج و فضای اصولی را فضای عبد و مولا می‌داند، به تبع می‌تواند...

آیت الله مددی: عرض کردم ببینید بحث‌های فرضی نکنیم. به فرض، به فرض بحث نکنیم.

یکی از حضار: نه مشهور...

آیت الله مددی: من هیچ وقت، من هیچ وقت تو بحث‌های فرضی وارد نمی‌شوم. من همیشه عرض کردم...

یکی از حضار: نه آن که رائج در فضای اصول...

آیت الله مددی: این هم که رائج الان همین است که "لو" و "علی تقدیر" و "علی قول الاول"، خب اینها چی این بحث‌ها علم نیست

که اصلاً. اینها همه تصورات است. بحث‌های فرضی، دقت کنید، بحث‌های فرضی تصورات است. علم حقیقتش تصدیق است.

الان دیدید اصلاً دیگر، و علی هذا القول و علی تقدیر هذا، خب وقتی شما قبول ندارید چه فایده دارد به آن پردازید؟ آن کسی که قبول دارد خودش باید ملتزم بشود یا نشود. و بحث را ما در اینجا به جدل و مجادله و اینکه طرف را افهام بکنیم نیست. بحث سر کشف حقیقت و واقع است. دنبال این نیستیم که طرف را مثلاً بگوییم آقا تو آن واقعیت را مطرح کردن.

پس این راهی را که مرحوم نائینی رفتند، تنظیر کردند به باب فحص در شبهات حکمیه، این فعلاً مورد قبول نیست. راه دیگری مرحوم نائینی رفتند، تنظیرش کردند به باب وجوب نظر در باب معجزه‌ی مدعی نبوت. دیگر نمی‌خواهد بخوانیم. اگر خواستید فردا می‌خوانیم. تنظیر، وجوب نظر. معروف است بین آقایان متکلمین وجوب نظر، وجوب عقلی دارد. راست هم هست، جزو مستقلات عقلیه است. وجوب عقلی دارد. بله اختلافی که هست، یعنی معروف و مشهور این است که این وجوب عقلی منشأش یکی از دو امر است. یا وجوب شکر منعم که باید منعم را،

عرض کردیم شکر در اصطلاح فنی خودش اعمال النعمة فیما اعدت له است. هر نعمتی را در همان راهی که برای او آماده شده اعمال بکنیم. خب فکر انسانی است، قدرت کمال انسانی این اقتضا را دارد. و یکی دیگر هم مسئله‌ی وجوب دفع ضرر محتمل است. یکی مسئله‌ی وجوب شکر منعم، اینی که در کتب کلامی ما به طور متعارف آمده این است. زیربنای وجوب نظر یکی از این دو تاست. یعنی این دو تا یکی وجوب شکر منعم، یکی هم وجوب دفع ضرر محتمل. این راهی را که اینجا رفتند. این هم جزو بله مستقلات عقلیه است، مخصوصاً که اینها مستقلات عقلیه را، یعنی تا این می‌دانند، نه آن غیر مستقلات. مستقلات عقلیه را حسن عدل یا لزوم عدل و قبح ظلم می‌دانند.

حالا عده‌ای هم مباحثه که بحث کردند که این اصلاً عدل معنا دارد، ندارد، می‌شود، نمی‌شود، این مسموع این حکم. و مراد از حکم اولی، ام القضا یا، یعنی همچنان که عقل نظری ام القضا یا دارد، عقل عملی هم ام القضا یا دارد. ام القضا یا در عقل عملی عبارت از حسن عدل و به اصطلاح مسئله‌ی قبح ظلم به اصطلاح که قبح در اینجا به معنای لزوم و در حق باری تعالی یعنی لزوم، لزوم هم در حق باری تعالی ادراکی است. نه اینکه حکم می‌کنیم خداوند این کار را بکند که اشاعره خیال کردند.

علی ای حال این بحث‌ها در محل خودش. مرحوم نائینی این را می‌فرمود این از این، این مطلب مرحوم نائینی درست است به نظر ما، درست است. یعنی آن نکته‌ای که در نظر دارد و این بحث مدعی نبوت نیست. مکاتبی که الان مطرح است، مکاتب زیادی مطرح است. انسان این مکاتب را نگاه می‌کند، بررسی می‌کند، آن مکتبی که صحیح است انتخاب می‌کند. این مطلب درست است.

کسی که مدعی نبوت است معجزه‌اش را نگاه، چون در سابق معجزه و نبوت بود اینطوری، حالا به این لسان، کسی که مدعی نبوت است در معجزه او نظر، می‌گویند شما باید نظر بکنید. چرا؟ چون دفع ضرر محتمل است و وجوب شکر منعم. این دو تا واجب هستند پس نظر هم واجب است. این خلاصه.

مرحوم نائینی تعلم را از این قبیل گرفته. در بحث بعدی‌اش از این قبیل گرفته. نکته‌ای در آن را همان نکته‌ای که در وجوب نظر در معجزه‌ی مدعی نبوت است. دقت کردید؟ این مطلب ایشان به نظر ما درست است. البته در اینجا فقط نوشته مثل وجوب نظر اما نکته‌اش را نگفته. این نکته‌ای که وجوب نظر باشد نیامورند. نمی‌دانم من چون تقریرات آقای خوئی را دارم، اجود تقریرات، نشده آن را نگاه بکنم، فرصت نکردم. یا اخیراً تقریرات آقای لنگرودی چاپ کردند، فشنگ است این تقریرات آقای لنگرودی هم خوب است، تقریرات العالیه. این تازگی چاپ شده، انصافاً هم این هم به نظر من همین دوره فوائد الاصول باشد، دوره میانه‌ی مرحوم نائینی باشد. به هر حال آن هم کتاب نفعی است. نشده ببینم.

اما آنی که من سماعاً از آقای بجنوردی شنیدم، از مرحوم آقای بجنوردی قدس الله نفسه، مرحوم آقای بجنوردی می‌فرمود که مرحوم نائینی نظرش این بود وجوب نظر در معجزه از باب وجوب استکمال است. یعنی طبیعت انسانی رو به کمال است. طبیعت انسانی، نه اینکه حالا دفع ضرر محتمل، کاری به ضرر محتمل نداریم. این طبیعت انسانی است که به دنبال کمال است و لزوم استکمال. آن طبیعتی که در انسان هست این است که دنبال استکمال باشد. روی این نظر باید معجزه یا مثلاً مکاتب کلامی را بررسی کرد که شاید کمال در اینها باشد. یعنی اگر نظر می‌کند به خاطر استکمال است.

یکی از حضار: یعنی همان عقل عملی دیگر؟

آیت الله مددی: ها و البته نمی‌دانم حالا آقای بجنوردی گفتند یا خود من به فکر رسید که شاید مرحوم نائینی نظرش این باشد که اصولاً ام القضا یا در عقل عملی نه حسن عدل است، نه قبح ظلم است. وجوب استکمال است، لزوم استکمال است. طبیعت انسان، حیوانات این طبیعت را ندارند، موجودات دیگر ندارند. حتی فرشته‌ها هم این طبیعت را ندارند. این طبیعت مختص انسان است که دائماً رو به کمال، رو به رشد، رو به کمال و، اصلاً این طبیعت انسانی است. لزوم استکمال منشأ می‌شود که انسان نظر بکند در معجزه. این را که من سماعاً از آقای بجنوردی از مرحوم نائینی، در اینجا نکته وجوب نظر را ننوشتند. عرض کردم در این تقریرات فوائد که من می‌خوانم. آیا جای دیگر نوشته شده یا نه؟ شاگردهای دیگر ایشان نوشتند یا نه نمی‌دانم. آن الان چون نگاه نکردم و یا شاگرد شاگردها از ایشان نه، از استادشان نقل

کرده باشند، الان در نظر ندارم. اما مرحوم آقای بجنوردی، چون می‌دانید آقای بجنوردی شوهر خاله‌ی ما بود، خب زیاد خانه ایشان بودیم، غیر از درس، خانه ایشان بودیم. مرحوم آقای بجنوردی می‌فرمودند که نائینی می‌فرمایند که مسئله‌ی وجوب نظر در معجزه مدعی، این از باب لزوم استکمال است. چون بشر طبعش این است.

پس بنابراین این تعلم که هست، این هم از باب استکمال است. این حرف خوبی است. روشن شد؟ این لزوم تعلم و حتی این مسئله که بر انسان "يجب عليه العلم اما تقليدا او اجتهدا او احتياطا"، البته احتیاط را قبول نکردیم چون احتیاط علم نیست و احتیاط نکته‌ی دیگری دارد. عرض کردم که آن مسئله احتیاط را قبول نکردیم اما اجتهداً و تقلیداً چرا قبول کردیم. این علم در آنجا، چون آنجا هم بحثی دارند آقایان که چرا واجب است، از راه علم اجمالی و از این حرف‌ها رفتند. به نظر ما همین حرف، حرف خوبی است. این تعلم احکام چه اجتهداً، چه تقلیداً، این از راه استکمال است. همان نکته‌ای که در باب وجوب نظر در باب معجزه‌ی مدعی نبوت هست، نه از باب فحص در شبهات حکمیه. روشن شد؟ این فحص در شبهات حکمیه که اول فرمودند به نظر ما روشن نیست.

اما این مطلب چرا، این کاری به عبد و مولا هم ندارد، این وظیفه‌ی هر انسانی است، این لزوم در ذات هر انسانی است. ذات هر انسانی دنبال کمال است. دقت کردید؟ این است که انسان "انک کادح الی ربک کدحا"، این ربک یعنی آن نیرویی که تو را تربیت کرد، تو را ساخت، تو را به وجود آورد، درست کرد، این نظر انسانی است که سعی می‌کند به آن منشأ وجودی خودش، منشأ استقلال، کمالات خودش، کمالات مطلقه‌ی خودش برسد. طبق این نظر نظر می‌کند در معجزه مدعی نبوت، تعلم هم بر همین اساس است. راست است این مطلب به نظر من درست است، این مطلب دوم ایشان درست است.

یکی از حضار: اسمش را فطرت می‌شود گذاشت استاد؟ اسم این میل به استکمال را فطرت می‌شود گذاشت؟

آیت الله مددی: می‌شود گذاشت اما از فطرت بالاتر است، زیربنای فطرت هم هست. این ذات انسان است. این تعبیری هم که آقایان منطقیین، فلاسفه گفتند ذاتی نه از ذاتی هم نیست.

خود کلمه‌ی فطرت از فطر به معنای باز شدن، شکافتن است. اصلاً کلمه فطر به معنای شکافتن است. یعنی به این معنا که یک نیرویی در این چیز خفته، آن را شما باز می‌کنید. شما یک هسته‌ی سیب دارید، ببینید کوچکی، هسته‌ی سیب. این هسته‌ی سیب خیلی کوچک است اما وقتی می‌کارید تو زمین و شرایط مساعد می‌شود یک درختی می‌شود ممکن است مثلاً پانزده مترش بشود. یکی از اقوام ما رفته سیب کاشته بود سال سوم صد کیلو سیب داد. این در آن دانه‌ی کوچک بود. این "فاطر السماوات و الارض" هم معنایش همین است.

یعنی از آن هسته‌ی کوچک باز شد. این باز شدن از آن است. اما این خود باز شدن ریشه اساسی اش آن استکمال است، باید آن را دنبال دیگر گرفت. آن ریشه‌ی اساسی، فطرت هم همان است. این فطرت، این بیشتر ریشه اش "انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه" است. این ربک، رب خود انسان است. یعنی آن نیرویی که تو را، تو سعی می‌کنی به سرچشمه‌ی وجودی خودت برسی، به آن کمال مطلق خودت برسی. برای رسیدن به آن کمال مطلق شما احکام دینی را، چون می‌دانید که حالا این شریعت، شریعت درستی است، احکامش را هم یاد می‌گیرید.

البته اضافه بر اینکه خود علم فی نفسه کمال است، اصلاً خود علم فی نفسه کمال است. حالا به اصطلاح آن آقایان جزو حجب نوری است، ظلم، نوریه است، جزو حجب ظلمانیه نیست، اما فی نفسه کمال است. علم خودش فی نفسه کمال است و انشالله من فردا عرض می‌کنم، این بحث را تمامش می‌کنیم.

علم در عده‌ای از جاها عین قدرت است، فرقی نمی‌کند. مثلاً شما علم به قرائت پیدا بکنید. بدون علم به قرائت شما چطور می‌خواهید قرائت بکنید؟ این مراد آقایان از علم، علم نه علمی که دخیل در قدرت است. دقت کردید؟ یک قسمت از علم دخیل در، شما احکام شک یاد می‌گیرید، خب مشغول نمازتان می‌شوید، فرقی نمی‌کند. احکام شک را بلد باشید، نباشید، مشغول نمازتان می‌شوید. دقت کردید؟ اما قرائت را یاد می‌گیرید، این موضوعیت دارد. منشأ می‌شود که درست قرائت بکنید، درست انجام بدهید. یاد گرفتن قرائت غیر از یاد گرفتن احکام شک و سهو است. دقت کردید؟

پس مراد آقایان در آنجایی است که علم مؤدی، یعنی به اصطلاح زیربنای قدرت نباشد. اگر علم زیربنای قدرت شد، آنجا حکم دیگری دارد. اصلاً آنجا وظیفه است. آنجا جزو احکام فقهی قرار می‌گیرد که باید یاد بگیرد. از این حکم عقلی که الان می‌گوییم خارج می‌شود. این حکم عقلی در جایی است که علم فقط طریقت صرف دارد. چون علم شأنش طریقت صرف است. چون طریقت صرف دارد، شما را به آن مطلوب، آن مطلوب را برایتان می‌رساند. این فطرت انسانی بالاتر، این ذات انسان است. اصلاً ذات

بینید آیه‌ی مبارکه دارد "خلق الانسان علمه البیان". وقتی خلقت انسان را انجام داد "علمه البیان". این نه اینکه گفت "فعلمه"، اگر می‌گفت "فعلمه" احتمالاً ذاتی می‌شد. "علمه البیان" یعنی ذات این انسان بیان است. ذات این انسان سعی می‌کند که هر چیزی را جدا کند، خیر و شر را از هم جدا کند. اصلاً بیان در زندگی انسان جداسازی، زیربنای تمام علوم و فنون و تمدن و فرهنگ‌ها و اندیشه‌هاست. انسان سعی می‌کند جدا کند. این اصطلاحات را می‌گذارد، انواع ماشین‌ها درست می‌کند، اینها را می‌کند.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه - ۲۰۲۵/۰۹/۲۳ - ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

موضوع: خارج اصول فقه - اوامر

جلسه: ۵

صفحه ۱۴

این جداسازی اساس وجود انسان است، نه فطرت. اصلاً خود وجود انسان این است. فارق بین انسان و حیوانات هم همین است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.